

اسماعیلیه

— ۰ —

«... آمدیم بر سر این سخن که من و اتباع من بر بنی عباس طعن کردیم. هر کس که مسلمان باشد و بردین و ملت آگاه باشد چگونه طعن و تشنیع نکند بر قومی که بدایت و نهایت ایشان بر تزویر و تلبیس و فسق و فجور و فساد بوده و هست و خواهد بود، هر چند که واقعات و احوال و افعال ایشان بر همه جهان پوشیده نباشد اما بر سبیل اجمال می گویم تا مرا بر حضرت سلطمان حجت باشد. اول از کار ابو مسلم در آئیم که آن چنان مردی که چندان کوشش نمود و زحمت اختیار کرد تا دست استیلای ظلمه بنی مروان از هرقدماء و اخذ اموال مسلمانان کوتاه گردانید و لعنت که لایق حال ایشان بود بر خاندان پاک پیغمبر میگردند. و ظلم از جهان بر انداخت و بعدل و انصاف بیاراست؛ با او چگونه غدري کردند و خون او بریختند و چندین هزار اولاد پاک پیغمبر صلی الله علیه و آله در اطراف و اکناف شهید کردند، و جمعی منزوی که در گوشه ها و ویرانه ها بماندند خود را از لباس سیادت بیرون کشیدند تا جان بیرون انداختند و نشدند و نیستند که بشر بدمام و زنا و اغلام مشغول بودند (۱). و درین روز کار فساد ایشان بجائی رسید که هرون را که اعلم و افضل ایشان بود دو خواهر بود یکی را در مجلس شراب با خود حاضر میگرد و ندمای خود را در آن مجلس از دخول متع نمیگرد تا جعفر یحیی که یکی از مقیمان مجلس او بود با خواهر او فساد کرد و او را از وی پسری شد و پسر را از هرون پنهان داشتند تا آن سال که هرون بحج شد پسر را آنجا بدید جعفر را همانجا بکشت، و خواهر دیگر «محسنه» نام خردتر بود و در حسن و جمال بکمال، هرون او را بخود نزدیک کرد و میان ایشان فساد واقع شد و لطیفه مشهور است که بعد از وفات هرون امین

که پسر او بود این محسنه را که عمه او بود با او فساد کرد . تصوّر امین آن بود که محسنه بکر باشد ، نبود . امین پرسید که یا عمه ، تا بکر نبودی ، چه حالتست؟ محسنه در جواب امین گفت : پدرت در بغداد کرا بکر گذاشته که مرا خواست بگذاشتن؟ دیگر بزرگی را چون ابوحنیفه کوفی که او در ارکان مسلمانی رکنی بود بفرمود تا صد تازیانه بزدند (۱) . و چون منصور حلاج مقتدائی را بردار کشیدند (۲) . و اگر از کردار و اعمال ایشان بر شمارند عمر آدمی بدان نرسد. اینمتان خلفای راشدین ، و اینمتان ارکان مسلمانی ، که قوام ملک و ملت و نظام دین و دولت بدیشان است . اگر من یا غیری ایشان را طعن کنیم یا دریشان عاصی شویم انصاف باید داد که حق باشد یا باطل (۳)



تصور نرود که ما میخواستیم عباسیان را نکوهش و فاطمیان را ستایش کنیم زیرا چنانکه در مقالات پیشین یاد آور شدیم هر فرقه‌ای را باید در زمان و مکان مختلف جداگانه مورد بحث قرار داد و مادر جای خود کارهای نکوهیده خلفای فاطمی مصر و اعمال ناپسند برخی از اسماعیلیان را نیز بیان خواهیم کرد .

و نیز توجه باین نکته لازم است که بسیاری از نهضت‌ها که در آغاز بسود مظلومان و محرومان بوده پس از چندی مراحل را طی کرده که بزبان مردم منجر شده است ، و چه بسا مذهب هائی که نخست بنیان گذاران آن روحی عالی در آن دمیده اند همینکه بدست جانشینان شان افتاده آن روح عالی از میان رفته و جز کالبدی فاسد بجای نمانده است . بگفته فیلسوف نابینای معرّه :

انما هذه المذاهب اسبابٌ لجذب الدنيا الي الروساء (۴)

مثلاً همین اسماعیلیه وقتی نام آن در تاریخ بگوش میخورد تشکیلات وسیع علمی و دینی فاطمیان مصر ، ساخته شدن دانشگاه الازهر قاهره ، تأسیس کتابخانهای بزرگ در آنجا ، استادگی و استواری داعیان و مبلغان آنان ، آثار دانشمندانی مانند

۱ - زیرا امامت عباسیان را منکر بوده و با آنان بیعت نکرده : کتاب النقض صفحه ۳۶۰

۲ - هنگام دار زدن او منادی فریاد می کرد « این یکی از داعیان قرمطیان است . » تاریخ الخلفاء سیوطی صفحه ۳۸۰ ۳ - هشت مقاله تاریخی و ادبی از نصرالله فلسفی - انتشارات دانشگاه طهران

صفحه ۲۱۲ . ۴ - ابوالملاء معری : نزوم مالا یلزم ، قاهره دار المعارف ، جلد ۱ صفحه ۱۶۵

ابو یعقوب سجستانی و ابو حاتم رازی و شاعرانی مانند ناصر خسرو و نزاری قهستانی (۱) در نظر انسان مجسم می شود ولی بعداً بمراحل خاصی رسیده است که ما آنرا درین سلسله مقالات بیان خواهیم کرد.



چون درین سلسله مقالات پس ازین نام خلفای فاطمی مصر زیاد برده میشود و گاهی بلقب و کنیه آنان اشاره می شود لازم دانستیم که لقب و نام و کنیه و مدت خلافت هر يك را به ترتیب یاد کنیم :

- ۱ - المهدي : عبیدالله ، ابو محمد (۲۹۷ - ۳۲۲ هـ و ۹۰۹ - ۹۳۴ م)
- ۲ - القائم : محمد ، ابو القاسم (۳۲۲ - ۳۳۴ هـ و ۹۳۴ - ۹۴۵ م)
- ۳ - المنصور : اسماعیل ، ابو طاهر (۳۳۴ - ۳۴۱ هـ و ۹۴۵ - ۹۵۲ م)
- ۴ - المعز : معد ، ابو تمیم (۳۴۱ - ۳۶۵ هـ و ۹۵۲ - ۹۷۵ م)
- ۵ - العزيز : نزار ، ابو منصور (۳۶۵ - ۳۸۶ هـ و ۹۷۵ - ۹۹۵ م)
- ۹ - الحاكم : المنصور ، ابو علی (۳۸۶ - ۴۱۱ هـ و ۹۹۶ - ۱۰۲۰ م)
- ۷ - الظاهر : علی ، ابو الحسن (۴۱۱ - ۴۲۷ هـ و ۱۰۲۰ - ۱۰۳۵ م)
- ۸ - المستنصر : معد ، ابو تمیم (۴۲۷ - ۴۸۷ هـ و ۱۰۳۵ - ۱۰۹۴ م)
- ۹ - المستعلی : احمد ، ابو القاسم (۴۸۷ - ۴۹۵ هـ و ۱۰۹۴ - ۱۱۰۱ م)
- ۱۰ - الأمر : المنصور ، ابو علی (۴۹۵ - ۵۲۴ هـ و ۱۱۰۱ - ۱۱۳۰ م)
- ۱۱ - الحافظ : عبدالمجید ، ابو المیمون (۵۲۴ - ۵۴۴ هـ و ۱۱۳۰ - ۱۱۴۹ م)
- ۱۲ - الظافر : اسماعیل ، ابو المنصور (۵۴۴ - ۵۴۹ هـ و ۱۱۴۹ - ۱۱۵۴ م)
- ۱۳ - الفائز : عیسی ، ابو القاسم (۵۴۹ - ۵۵۵ هـ و ۱۱۵۴ - ۱۱۶۰ م)
- ۱۴ - العاضد : عبدالله ، ابو محمد (۵۵۵ - ۵۶۷ هـ و ۱۱۶۰ - ۱۱۷۱ م) (۲)

بحث در باره نسب خلفای فاطمی از آغاز خلافت آنان شروع شد و برای نخستین بار

۱ - از شاعران اسمعیلی بوده و دیوان او را دکتر علی رضا مجتهد زاده قاینی تصحیح کرده و مقدمه و حواشی و تعلیقاتی بر آن نگاشته است ولی هنوز بچاپ نرسیده .

۲ - دکتر حسن ابراهیم حسن ، الفاطمیون فی مصر ، قاهره ، ۱۹۳۲ ، مقدمه کتاب

المقتدر بالله هجدهمین خلیفه عباسی (۲۹۵ - ۳۲۰) که با مهدی از خلفای فاطمی معاصر بود بگرد آوردن دستخط هائی پرداخت مشعر براینکه خلفای مصر علوی نیستند. عبدالجلیل قزوینی رازی گوید:

«... و در آثار هست که مقتدر خلیفه معتمدی را از آن خود بجانب مصر فرستاد تا از سادات نسیب و علویان حسیب خطهای معروف بستند که این جماعت نه از اولاد علی و فاطمه اند و نسب ایشان بدین دعوی که می کنند باطل است و از اولاد میمون قداح اند و بفرمود تا بدیار شام و زمین حجاز چون مکه و مدینه و حلب و دمشق بگشتند و خطوط از جمله سادات و علویان بستند هم درین معنی و آن را به مجالس سلاطین آل سلجوق فرستادند قدس الله ارواحهم اما او را زندگانی مساعدت نکرد که این شغل را با تمام برساند و در بلاد خراسان همه سادات که مشجرات دارند و کتب انساب متفقند که آن جماعت علوی نیستند...» (۱)

نگارنده گفتار قزوینی رازی راست میداند زیرا در جای دیگری ندیده است که مقتدر چنین عملی را انجام داده باشد و اگر هم تسلیم شود باینکه عدم الوجدان لایدل علی عدم الوجود اشکال دیگری پیش می آید و آن اینست که نام از مجالس سلاطین آل سلجوق بمیان آمده است و حال آنکه آغاز سلجوقیان در نیمه اول قرن پنجم بوده است، ولین پول گوید: در سال ۴۲۹ امام جماعت مرد خطبه را بنام چغری بیگ داود خواند و او را سلطان السلاطین نامید، و همین مراسم در نسا بور بنام برادرش طغرل جاری شد و او در سال ۴۴۷ بیغداد ورود کرد و نام او بالقب سلطانی در دار الخلافه بر منابر خوانده شد (۲) بنا بر این با زمان المقتدر که ۳۲۰ وفات یافته است تطبیق نمی کند.

عضدالدوله دیلمی ملقب بفنا خسرو (۳) (۳۶۷ - ۳۷۲) که با عزیز از خلفای

۱ - کتاب النقص ۳۳۶ . ۲ - طبقات سلاطین اسلام، ترجمه عباس اقبال، صفحه ۱۳۳

۳ - معرب خسرو بنامه است. متبنی شاعر عرب در قصیده ای که در مدح عضدالدوله سروده گوید،

ابا شجاع بفارس عضدالد و لة فنا خسرو شهناها

اسامیا لم تزد معرفة وانما لذة ذکرناها

(شرح دیوان متبنی از عکبری جلد ۲ صفحه ۵۰۰)

فاطمی مصر معاصر بود هنگامیکه بر بغداد مسلط شد علویان را جمع کرد و بآنان گفت: این مرد که در مصر حکومت میکند و خود را علوی میخواند از خاندان شماس است؟ گفتند: او از ما نیست، سپس گفت: این مطلب را بنویسید آنان نوشتند که او نه علوی است و نه از فرزندان ابوطالب می باشد.

سپس رسولی بمصر فرستاد و به العزیز نزار بن معد (۳۶۵ - ۳۸۶) پیغام داد که می خواهیم بدانیم که تو از چه دودهای هستی؟ این سؤال بر عزیز گران آمد قاضی خود ابن حیون مغربی را خواند و با او که عهده دار امر دعوت و سیاست دین بود موضوع را در میان نهاد او نسب نامه عزیز را نوشت و فرمان دادند تا آن را بر منبرها بخوانند وقتی که این نسب نامه در جامع دمشق خوانده شد از عبیدالله المهدی فراتر برده نشد و همانجا قطع گردید. فرستاده فناخسرو هنگام بر گشت بطرابلس که رسید مسموم شد و فناخسرو دیگر رسولی بمصر فرستاد (۱).

القادر بالله بیست و پنجمین خلیفه عباسی (۳۸۱ - ۴۲۲) که با عزیز و حاکم و ظاهر از خلفای فاطمی مصر معاصر بود محضری (۲) ساخت مشعر بر اینکه خلفای فاطمی مصر علوی نیستند و بدروغ خود را بعلی و فاطمه منسوب میدارند و جمعی از بزرگان آن را تصدیق کردند.

از علویان: سید مرتضی و سید رضی و ابن الازرق موسوی و محمد بن محمد بن ابی بعلی، از قاضیان: ابن الاکفانی و ابوالقاسم جزری و ابوالعباس شیوری، از فقیهان: ابو حامد اسفراینی و ابو محمد بن الکشغلی و ابوالحسن قدوری و ابو عبدالله صیمری و ابو عبدالله بیضاوی و چند تن دیگر (۳).
مقریزی گوید: آنانکه بصحت نسب فاطمیان معتقدند گویند این ها همه از

۱ - اتماظ الحنفا، مقریزی، صفحه ۲۶

۲ - محضر بمعنی گواهینامه و سند بکار میرفته، ناصر خسرو گوید،

فملهای او زمن بر خوان که من سرترا زین پرخ جافی محضرم

شعر فوق از روی نسخه ایست که نگارنده بانسخ معتبره تصحیح کرده ام و هنوز بچاپ نرسیده. (در دیوان چاپی صفحه ۲۹۰ محذرم باذال ضبط شده)

۳ - نامه های اینان مختلف ذکر شده است رجوع شود بکامل التواریخ ابن اثیر جلد ۸ صفحه ۱۰ والنجوم

الزاهره ابن تفری بردی جلد ۴ صفحه ۲۳۰ و اتماظ الحنفا صفحه ۴۶

بیم جان و تقیه محض را تصدیق کرده‌اند و حتی برخی از آنان عالم بانساب هم نبوده‌اند و گفتارشان حجیت ندارد^(۱).

این است نسخه محضری که دانشمندان فوق آن را تصدیق کرده‌اند:

«این است آنچه که گواهان بدان گواهی داده‌اند که معدبن اسماعیل بن عبدالرحمن

ابن سعید^(۲) همو که نسبت بدیسان دارد که فرقه دیصانیه بدو منسوب است و این مرد که اکنون سر بر آورده و بر مصر حکومت می‌کند یعنی منصور بن نزار ملقب بحاکم که خدای او را بخواری و نابودی محکوم گرداناد فرزند معدبن اسماعیل بن عبدالرحمن بن سعید که خدای سعادت را ازو دور کناد و پیشینیان پلید و ناپاک او که نفرین خدا و خلق بر همه آنان باد همگی در نسب خود کاذبند و نسبتی با فرزندان علی بن ابی طالب ندارند و اینکه خود را بدو منسوب میدارند دروغ صرف و باطل محض است و فرمانروای کنونی مصر و گذشتگان او همگی کافر و فاسق و زندق و ملحد و معطل‌اند و اسلام را انکار کرده و به ثنویت و مجوسیت گرویده‌اند، حدود خدائی را تعطیل و زنان را مباح کرده و باده‌گساری و خونریزی و ناسزا گوئی به پیمبران و نفرین بر گذشتگان را شایع ساخته‌اند و حتی ادعای خدائی نیز کرده‌اند. نوشته شد در ماه ربیع الاول سنه ۴۰۲»^(۳).

بخوبی آشکار است که این گواهینامه از روی تعصب و دشمنی ساخته شده و خلیفه عباسی یعنی القادر بالله نه تنها با فاطمیان دشمنی می‌ورزید بلکه با اهل کلام و فلسفه و هم‌چنین معتزلیان نیز در ستیز بود چنانکه در سال ۴۰۸ نوشته‌ای بر ضد معتزله صادر کرد و با آنان فرمان داد که علم کلام و مناظره را ترک گویند و گفتار مخالفان اسلام را نقل نکنند و اگر برخلاف این رفتار نمایند دچار عقوبت خواهند شد، و نیز کتابی بنام الاعتقاد القادری در بغداد منتشر ساخت و فرمان داد تا آن را در دیوان‌های دولتی بخوانند و فقیهان هم فتوی دادند که اینست اعتقاد مسلمانان و هر که با آن مخالفت ورزد فاسق و کافر است^(۴).

۱ - اتعاظ الحنفا صفحه ۴۷ ۲ - همان خلیفه است که ملقب بمعز می‌باشد . ۳ - اتعاظ الحنفا مقریزی ، صفحه ۵۸ ۴ - الحضارة الاسلامیه فی القرن الرابع ، ادام متر ، ترجمه محمد عبدالهادی ابوریده جلد ۱ صفحه ۲۸۹ .